

## سیاست و قدرت در اندیشه شرقی<sup>۱</sup>

مرزبندی اندیشه های فلسفی و سیاسی میان شرق و غرب ذاتی و ابدی نیست، زمانی قابل اعتبار می شود که "خود" و "دیگری" وارد گفتمان های قدرت گردد و بحث برتری و فروتری مبتنی بر تمایز جدی باشد. و گرنه موقعیت های جغرافیایی هرگز مانع داد و ستد های معرفتی و تجربه های ناشی از آنها شده نمی تواند، از همین جهت نشیدا کیتارو فیلسوف جاپانی پایه گذار مکتب فلسفی کیوتو اذعان کرده است که: فلسفه اساساً نه غربی است نه شرقی، بلکه جهانی است. در دوران های دور نیز وقتی از دیوگنس، فیلسوف دوران باستان، پرسیدند "اهل کجایی؟"، او در پاسخ گفت: "اهل جهانم". از همین رو امروزه بحث میان فرهنگی از گفتمان های مهم در عرصه های فلسفی، فرهنگی شناخته می شود.

گرچه بحث تمایز شرق و غرب از دوران های قدیم مطرح بوده اما چهره جدید این جدایی با ظهور کانت و پیروانش خود نمایی می کند و مسئله جهان دو پاره وارد تحلیل های فلسفی و سیاسی می شود، به گونه که در یک سو غرب قرار گرفته و در سوی دیگر، هر آنچه غرب نمی باشد. جاذبه فلسفه کانت، این توهم را بوجود آورد که حتی مطرح شود: آن جهان دیگر، یعنی شرق، از ظرفیت فلسفیدن بی بهره است. در صورتی که این خلاف واقعیت است. سنت های فلسفی - سیاسی غنی در بین النهرین، مصر، هند، چین، ایران تاریخی و پشتوانه های تأثیرگذاری مانند قوانین حمورابی، اوستای زردشت، منشور حقوق بشری کوروش، تائود چینگ لائوتسه، تعلیمات کنفوسیوس، هنر رزم سون تزو، آرتاشترای کاتلیه و انبوهی از منابعی دیگر حکایت از پرداختن به سیاست و قدرت در اندیشه شرقی با سابقه به درازای تمدن های شکل گرفته در آن حوزه ها دارد.

سخن گفتن در این زمینه به تناسب تفلسف در باب سیاست در غرب به وجهی که افلاطون تأسیس نموده است با وجود اینکه قیاس پذیر نمی باشد، اما با اعتبار این حقیقت که تمدن های شرقی نیز مانند هر تمدن دیگر سرشار از تجربه های زیست مدنی انسان هاست، می توان ادعا نمود که پرداختن در باره سیاست و قدرت نیز در این حوزه های تمدن شرقی از "بود" و "نمودی" برخوردار می باشد.

<sup>۱</sup> این بحث به تاریخ ۳۰ جوزا ۱۳۹۸ در سمپوزیم بین المللی "بازاندیشی مطالعات امنیت و سیاست از منظر جایگاه تمدنی شرق" که در مرکز مطالعات استراتژیک افغانستان در شهر کابل برگزار شده بود، بواسطه این جانب (سید حسین اشراق) در قالب سخنرانی ارائه گردیده است.

ریشه های فلسفه سیاست و قدرت را در اشکال متنوع آن می توان در دل تمدن های سومری، ایرانی، هند و چین پیدا نمود و تفسیر های مبتنی بر سنت های فکری آنها را بازشناسی کرد.

جستجوی مفاهیم مربوط به سیاست و قدرت در لابلاهای سنت های فلسفی شرق کار گسترده، زمان کافی و درازی را طلب می کند اما به حکم روشمندی پژوهش، باید نمونه های معدودی را در نظر گرفت و نتایج به دست آمده از آن را مورد توجه قرار داد.

من در این جستار از رد پای سیاست و قدرت در دایره افکار سه اندیشمند بزرگ شرقی: ابو نصر فارابی، ابن سینا و خواجه نصیر الدین طوسی سخن می گویم.

فارابی از پیشکسوتان بزرگ و تأثیرگذار فلاسفه سده های میانه، و مقتدای بسیاری از اندیشمندان معاصر خویش و پس از آن در شرق و غرب به شمار می رود.

او در کتاب سیاست خود، "مدینه جماعیه یا رژیم مردمی را پیش زمینه تحقق "مدینه فاضله" تشخیص داده است. نظام سیاسی که اصل عمده آن تحقق تعالی و سعادت انسان است و موضوعیت فلسفه سیاسی و علم سیاست را در همین مقوله بررسی می کند. همچنان وقتی از نظم سیاسی و نیاز به قدرت سخن به میان می آورد "عدالت" را به عنوان برترین پایه و اساسی برای آن ها ضروری می انگارد.

فارابی برای تجسم عینی شهر خوبان مورد نظر اش بر پیوند حکومت با حکمت تأکید می کند و طرفدار فرمانروایی حکیمان فرزانه است، همچنان سعادت جامعه را در هماهنگی انداموار آن می داند و "عدالت" را در الگوریتم مدینه فاضله خویش از مفاهیم کانونی به شمار می آورد. شاید او برای نخستین بار در تاریخ فلسفه اسلامی، از تقسیم عادلانه منافع و خیرات عمومی در میان اهل مدینه سخن گفته و وظیفه دولت را گذراندن قوانین به منظور صیانت از این سهم دانسته است.

به نظر او عدالت تقسیم خیرات و مزیت هایی مشترک میان اهل مدینه است. مانند: امنیت، سلامت، کرامت و مراتب (حرمت، آبرو و پرستیژ) و خیرات دیگر که می توان در آنها شریک شد. خیراتی که متعلق به همه شهروندان است و هیچ کسی، اعم از رئیس اول تا آخرین فرد مدینه، حق نقض و پایمال کردن آنها را ندارد.

عدالت در دکتورین سیاسی، فلسفی فارابی واجد چنان اهمیتی است، که هارمونی روابط میان اجزای جامعه را سامان می بخشد و تداوم بقای آن را تضمین می کند.

---

<sup>2</sup>.virtuous city

فارابی بعد از بیان تقسیم مساوی خیرات در مدینه بر مبنای اهلیت و استحقاق افراد، وظیفه بعدی حکومت را "صیانت از آنچه میان شان تقسیم شده" بر می شمارد. عدالتِ موردِ نظرِ او حامل "امنیت" نیز هست، که توسط قانون تأمین می شود. ایشان، نظریه عدالتِ خویش را با مسئله "ثبوتِ حق" و ضرورتِ حمایت از این حق به وسیله حکومت، بسط می دهد و تکمیل می کند. او با وجود آنکه تا آخر در فازِ تئوریکِ عدالتِ پروری "مدینه فاضله" باقی ماند، بحثِ تکریم مالکیت خصوصی را نیز جدی می انگارد. همچنان برای یافتن یک سامانه جایگزین برای پیکار با گسل طبقاتی که مدینه زمانه را به جای "فاضله" به "فاسقه" سوق می دهد نیز تأملاتِ خویش را مطرح نموده است.

فارابی سیاستِ مدینه تغلیبه (زورگویانه) را بدترین سیاستِ اصنافِ مدینه جاهلیه بر شمرده و ساختارِ درونی آن را که بر پایه سلسله مراتبِ استبداد و زور و بر بنای ادعای "الحق لِمَنْ غَلَب" استوار باشد مذموم و منفور تلقی می کند. ابن سینا را نیز می توان متفکرِ الهامبخش معرفی نمود، او با وجود اینکه به اندازه مباحثِ علمی و فلسفی به در بابِ قدرت و سیاست قلمفرسایی نکرده است اما از اندیشه سیاسی ایشان می توان دریافت که او به اندازه پیشکسوت خودش فارابی آرمانگرا نبوده است، ابن سینا را تحلیلگران متمایل به واقعگرایی می شناسند. اما در همه حال او نیز "عدالت" را قائمه جامعه تلقی می کند و طرح مدینه عادلّه او نیز با همین محتوا آراسته شده است.

گرایش ابن سینا به واقع گرایی بیانگر این امر است که او زمامداری را با خردمندی و حس عدالت مرتبط می داند، همچنان پویایی جامعه را با دو مفهوم مهم گره می زند: به رسمیت شناسی تفاوت و تعمیم تعاون. او در اثر مهم اش شفا طرح می کند: بدیهی است که انسان در وجود و بقای خود نیازمند مشارکت با دیگران است، و برای تحقق این مشارکت قرارداد هایی را ضرورت دارد، همچنان برای قرارداد ها عدل ضرورت است و برای عدل نیز قانونگذار و اجراکننده عدالت نیاز است.

در اشارات و تنبیهات نیز اساسی می داند که: میان انسان ها معامله (قرارداد) و "عدل" وجود داشته باشد.

ابن سینا در منظومه سیاسی خودش تأکید می کند که: جامعه مدنی احتیاج به قانون گزار دارد و مجری قانون بایستی دادگستر باشد. او نسبت به فارابی مدینه عادلّه خودش را با جزئیات بیشتر شرح می دهد. ایشان جامعه عادلّه را متشکل از سه طبقه: مدیران یا رهبران، پیشه وران و صنعتگران و نگهبانان و پاسداران می داند، اما او "عدالت" رهبر جامعه را مهم ترین می شمارد، از همین جهت عنوانِ دیگر رهبرِ مدینه عادلّه را "مدبر" گذاشته است. ایشان تأکید کرده است که: رهبر جامعه باید عادل و متخلق به فضایل باشد. زیرا آراستگی به اخلاق و ارزش های والای آن، بیش از همه برای کسانی ضرورت است که رهبری و تدبیر دیگران را بر عهده دارد. از نظر ابن سینا، آنها قبل از اینکه به کار سیاست پردازند نخست باید به سیاست خویش همت بگمارند و خود را به صفات نیک و فضایل اخلاقی متخلق بگردانند. او

حتی حاصل جمع عفت، حکمت و شجاعت را عدالت می‌شمارد و برخورداری زمامداران را برای درخشش سیاست معنوی اجتناب ناپذیر می‌انگارد.

از خواجه نصیر الدین طوسی نیز به استاد البشر تعبیر کرده‌اند. او با ظرفیت بسیار بزرگی در دانش‌های گونه‌گون از جمله: ریاضیات، فلسفه، کلام و سیاست توانسته بود به حملات غزالی، فخر رازی و شهرستانی در مخصوصاً در فلسفه پاسخ دهد و حیات عقلی در جهان اسلام را دوباره احیا نماید.

خواجه نصیر نیز در فلسفه سیاسی خویش کارویژه نظام سیاسی را بر مبنای "عدالت" قرار داده است. عدالتی که از وضع شیء فی موضع (شیء در جایگاه خودش) حکایت نماید.

خواجه نصیر به عنوان فیلسوف مطرح اخلاق در باب امنیت اجتماعی و راه‌های کسب و حفظ آن نیز دیدگاه‌های قابل توجهی ارائه داده است. او یکی از عوامل بسیار مهم در حفظ امنیت اجتماعی و جلوگیری از آشوب‌های اجتماعی را اجرای "عدالت" دانسته است. از نظر وی "عدالت" باید هم در میان اصناف و نیز در میان افراد در نظر گرفته شود. از باور ایشان رعایت "عدالت"، جامعه را از آشوب‌های درونی محافظت می‌کند.

او در خصوص دفع و مدیریت خطر دشمنان خارجی، از میان نظریات سه گانه صلح‌گرایی، واقع‌گرایی و جنگ عادلانه، به نظریه "جنگ عادلانه" نزدیک شده و می‌توان وی را در زمره قائلان به این نظریه دانست.

نمونه‌های فوق نشان می‌دهند که بحث پرداختن به سیاست و قدرت در شرق چه در آموزه فیلسوفان، چه در آثار معلمان اخلاق و نیز در سیاست‌نامه‌ها و آیین‌های کشورداری به وفور دیده می‌شود. اما این نکته را بایستی مهم انگاشت که روایت شرقی در همه زمان‌ها و مکان‌ها یکسان و یک‌گونه نبوده است، به گونه مثال در تمدن اسلامی همان‌گونه که برخی از متفکران لازمه سیاست و قدرت را حکمت و عدالت دانسته‌اند، برخی دیگر مانند ماوردی، غزالی، ابن خلدون و فضل‌الله خنجی از توجیه تغلب سخن گفته و بر شوکت سلطانی تأکید کرده و برای جاانداختن آن‌ها استفاده از نام دین را نیز ناموجه ندانسته‌اند.

پدیدارشناسی سیاست و قدرت بیانگر این حقیقت است که در شرق با وجود نگاه از زاویه‌های متفاوت نسبت به آنها، ویژگی‌های عمده و همگون آنها را نیز نمی‌توان انکار کرد، و آن وابسته بودن آنها به جهان بینی‌های غالب متافیزیکی و مدل‌های مخروطی قدرت است، به گونه‌ای که سیاست جزو مجموعه فکری مسلط به شمار می‌رود و آمریت سیاسی بدون نقش تأثیرگذار جامعه مدنی، مسیر یکجانبه خود را ادامه داده است.

مشکل دیگری که حتی موجب استعمار گردید و شرق در برابر آن مقهور واقع شد تصور شرق از قدرت بود، متفکران در شرق در رابطه با شناسایی جنس جدید قدرت که فراتر از ماهیت سیاسی، از محتوای سیاسی-اقتصادی

برخوردار شده بود دچار مشکل شدند. آنها قدرت را تنها در شکل عریان اش که همان شکل سیاسی - نظامی آن بود، ارزیابی کردند. در حالی که قدرت در اشکال جدید آن حاصل ترکیب سیاست با اقتصاد می باشد.

این بحث نشان می دهد که هر چه قدرت از ساحت یکسویه نظامی - سیاسی به قلمروهای چندسویه سیاسی - اقتصادی و سرانجام فرهنگی گام می گذارد، به همان نسبت فضای آزاد برای تحرک فرد، آن هم به صورت خلاق بیشتر شده و زمینه گسترده تری برای توسعه پدید می آورد.

شایان یاد آوریم که مشکل آمریت سیاسی در غرب پس از رنسانس به حدی مرفوع شده است، حوزه عمومی از حوزه خصوصی تفکیک گردیده، جامعه مدنی به عنوان پهنه از اقتدار اجتماعی در برابر قدرت سیاسی قرار گرفته و حکومت به مثابه امر دنیایی بیرون از خیمه ایدئولوژی دینی در قرارگاه خودش موقعیت گرفته است.

در شرق با وجود اینکه بحث لزوم عدالت در امر سیاست و قدرت بواسطه کثیری از متفکران سیاسی و فلسفی و آموزگاران اخلاق مطرح شده است اما عدالت مورد نظر آنها همانند عدالت مارکسی، راولزی، مک اینتایری یا مایکل سندلی نیست بلکه نوعی شایسته سالاری سلسله مراتبی اخلاق مدار معطوف به حاکمان است نه سیستم حکومت و اداره، به همین جهت گردش قدرت بر بنای بازی برای جمهوری را چندان بر نمی تابد.

ایجاب می کند تغییرات بنیادی مبتنی بر شیفت پارادایم مطرح شود و بازخوانی آموزه های عدالت محور برای تحول در ساخت های اجتماعی توسعه پیدا کند، تا افسون زدایی از چهره قدرت نهادینه گردد و غلظت تکلفیت محوری در جوامع بواسطه حق محوری مبتنی بر مسئولیت شهروندی تلطیف گردد. در غیر آن وضعیت به گونه خواهد بود که اگر بگوییم: لهیب شر شیطانی بی استبداد به سردی گراییده، اما فرانسوی دموکراسی نیز در بیشترین بخش های جوامع شرقی با سرشت سیاسی آنها عجین نشده است، به همین جهت است که سن آمارتیا متفکر معاصر هندی تبار بحث توسعه به مثابه آزادی را بنیادی می شمارد و از تعهدات ارزشی جدید سخن به میان می آورد.

سرانجام اینکه شرق هنوز هم نیاز دارد که بر قدرت نرم خودش بیاندیشد و زمینه های مدیریت قدرت برای توسعه سیاسی را مهم بیانگارد به قول کنفوسیوس مفهوم تائو را کانونی بشمارد:

هنگامی که کنفوسیوس از لائوتسه پرسید، تائو (راه) چیست؟ لائوتسه دهانش را گشود ولی چیزی نگفت. کنفوسیوس لبخندی زد و به شاگردانش که موضوع را درک نکرده بودند، توضیح داد که لائوتسه در طریقت از ما پیشی گرفت. در دهان او دندان وجود ندارد، بلکه فقط یک زبان است. در دهان، سخت ترین شان (دندانها) نابود شده اند، لیکن نرم ترین شان (زبان) زنده مانده است؛ یعنی قدرت نرم، بیشتر از قدرت سخت است، تائو یعنی همین!.